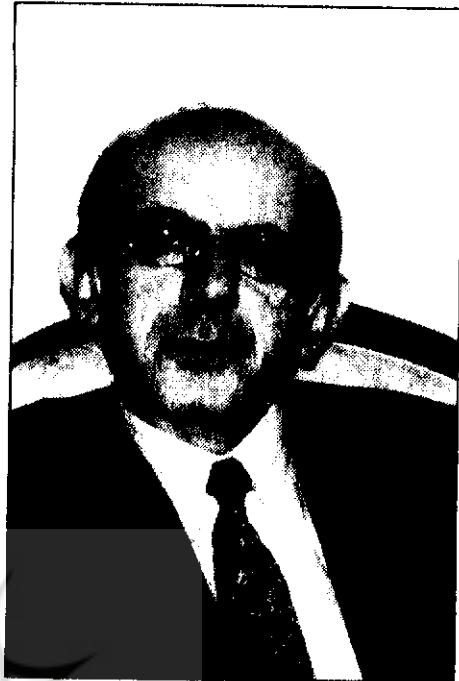


یادداشت‌هایی از ژاپن (۱۷)



۲۸۴ - آوانودوری، اوج شور و سرور جشنهای تابستان از جاذبه‌های جشنهای تابستانی ژاپن، که در همه شهرها و آبادیهای سرزمین آفتاب برگزار می‌شود، «آوانودوری» (رقص آوا) است که از جنوب ژاپن برخاسته است. در سده شانزدهم میلادی، هاچی شوکا Hachisuka امیر ایالت آوا Awa (اکنون استان توکوشیما، در جزیره شیکوکو، کوچکترین قطعه خاک از چهار جزیره اصلی ژاپن) بفرخندگی پایان عمارت دژ تازه سرای حکومتی اش چهار شبانه روز جشن گرفت. هنوز هم با سپری شدن بیش از چهارصد سال از آن تاریخ، مردم از هر جای ژاپن برای شرکت در این جشن تابستانی پرجنب و جوش و هیجان به اینجا می‌آیند، و به آهنگ فرح‌انگیز این آواز و رقص به نشاط می‌آیند.

ترانه‌ای که آوانودوری را به آهنگ آن می‌رقصند چنین می‌گوید:  
رقصیدن از سبک سری است؛ اما نگاه کردن به رقص هم کودکانه است.  
پس دیوانه است آنکه نرقصد.

امیر بزرگ ولایت، که هاچی شوکا نام داشت،  
رقصی شاد و سبکبال (به یادگار گذاشت)

که آوانودوری است.

رقصیدن از سبک سری است؟ اما نگاه کردن به رقص هم کودکانه است.  
پس دیوانه است آنکه نرقصد.  
حالا که باید با هم پایکوبی و دست افشانی کنیم.  
به رقصی زیبا و شادمانه برخیز.  
اگر خوب و چابک برقصی همسرت می شوم و مهربانت خواهم بود.

### ۲۸۵- دیدن ماه تمام

از خوشی های مردم ژاپن، نشستن در ایوان و باغچه خانه به نظاره ماه تمام است. در ژاپن، قرص ماه را به جای شب چهارده در شب پانزده تمام می دانند، و ماه تمام را به همین نام، جوگویا، می خوانند (جوگو به معنی پانزده، و «یا» به معنی شب). بخصوص در پاییز، لطف و صفایی دیگر در قرص ماه می بینند، و در این شبها مردم در باغ یا جایی با صفا، کنار رود و دریاچه، دور هم می نشینند و آیین دیدن ماه چهارده یا پانزده را برگزار می کنند. نمایش هنرهای شادی بخش و دلنشین ژاپن، مانند آیین چای و گل آرای، در گوشه و کنار هم به لطف این شب نشینی دل انگیز می افزاید.

۱۶۸

### ۲۸۶- جاذبه همیشه تازه کیوتو؛ خیابان فلسفه، و جلوه گری شب فروز

کیوتو پایتخت قدیم ژاپن و خاستگاه بسیاری از هنرها و نمایش های آیینی این سرزمین جاذبه های بسیار دارد. شماری فراوان از معبد های آن گوشه پر صفا و جاذبه ای است که اهل دل را هر چند که بارها به آنجا رفته باشند باز به سوی خود می کشد. این معابد و کوچه و گذرها که تاریخ زنده و گویا است اکنون میان ساختمانهای امروزی شهری بزرگ و پیشرفته افتاده، اما صفا و گیرایی خود را تا اندازه بسیار نگهداشته است. از جاهای دیدنی این شهر تتسوگاکو - نو - میچی Tetsugakko-no-Michi یا «کوی فلسفه» است که از محله معبد نانزنجی تا زیارتگاه گین کاکوجی امتداد دارد. می گویند که اینجا گردشگاه فیلسوف معروفی بود، و از بنرو چنین نام یافت؛ و عقیده دارند که سکوت و صفای این گذر به سیر در فلسفه مجال می دهد و مرغ اندیشه را به پرواز درمی آورد. در یک سوی این گذر و در میان ردیف درختان سرسبز کنار رودخانه، شامگاهان هزاران کرم شب تاب به جلوه گری بیرون می آیند و از رهگذران دل می برند. چراغانی کرمهای شب فروز در شبهای آغاز تابستان برای مردم کیوتو چشم نواز و دل انگیز است. می گویند که حدود ۵۰ نوع هوتارو (کرم شب تاب) در ژاپن شناخته شده است. مردم به

تماشای این حشره شب‌فروز گرد می‌آیند.

سازمان هواشناسی ژاپن همچنانکه دمیدن شکوفه‌های گیلاس و تاریخ آنرا در جاهای گوناگون ژاپن (که از گرمسیر جنوب در ماه مارس آغاز و به سردسیر شمال در ماه‌های آوریل و مه انجام می‌یابد) می‌سنجد و اعلام می‌کند، هر ساله تاریخ پیدا شدن کرم‌های شب‌تاب در هر ناحیه را هم خبر می‌دهد. این حشره شب‌فروز در نیمه‌ماه مه در کیوشو (جزیره جنوبی ژاپن) به جلوه درمی‌آید، و چند هفته‌ای دیرتر با ملایم شدن هوا در جزیره میانی ژاپن و سرانجام در ناحیه سردسیر هوکایدو، جزیره شمالی، خود می‌نماید. هوتارو، نام این حشره به ژاپنی، با چند نشانه نگارشی چینی - ژاپنی نوشته می‌شود؛ یکی به معنی اصلی «شعله آویخته» و دیگری «ستاره ریزان» است. پنداری که مردم روزگار باستان با دیدن سوسو زدن روشنایی مات و مهتاب گونه این حشره‌ها خود را در دنیایی دیگر می‌یافتند.

ژاپنی‌ها از دیرباز حشره شب‌فروز را دوست می‌داشته و در شعر و آثار ادبی دیگر ستوده‌اند. اما توسعه شهرها و تأثیر سموم کشاورزی از شمار این حشره‌ها کاسته است. در چند ساله گذشته تلاشهایی برای حفظ آنها در کار آمده که از آن میان ایجاد جمعیت حمایت از کرم شب‌تاب است که در سال ۱۹۹۹ در شهر توماچو Tomacho از ایالت می‌یاگی Miyagi بنیاد گرفت. زیستگاه این حشره برکنار رود ماسوبوچی در این شهر از جاذبه‌های طبیعی ژاپن شناخته شده است. می‌گویند که در سالهای دورانبوه شب‌فروزان در این شهر کوچک به اندازه‌ای بود که عابران در شب می‌بایست پی در پی سر و دست و جامه‌شان را بتکانند و آنها را از خود دور کنند. تلاش برای حفظ شب‌افروزان از انهدام موجب شده است که از آلودگی رودخانه شهر هم کاسته شود. شاگردان دبستانی اینجا همچنانکه عرق از سر و رویشان می‌چکید با خواندن ترانه‌ای با ترجیع‌بند زیر بستر این رودخانه را پاک می‌کردند.

بال بزن و به پرواز آی

پیر و اینجا بیا ای پروانه شب‌فروز

شعرهای کودکان در همه جای ژاپن هم با کرم شب‌تاب سخن می‌گویند. یکی از

ترانه‌های قدیم کودکان از ایالت می‌یاگی اینست:

کرم شب‌تاب پدر

همه شب

فانوسی بر بالای تیر آویخته است؛

### ۲۸۷- جین ریکشا

درشکه دستی دوچرخه‌ای که یک یا دو نفر بر آن می‌نشینند و یک نفر آن را می‌کشد، به همین مناسبت جین ریکشا خوانده شده است (جین یعنی انسان؛ و ریکشا، وسیله نقلیه، و در ترکیب به معنی درشکه‌ای که انسان آنرا می‌کشد). می‌گویند که این وسیله در حدود سال ۱۸۷۰، چند سالی پس از آغاز دوره تجدید ژاپن، در اینجا ابداع شد، و ابتدا اتاقکی چوبی بود با دوچرخ در زیر و سایبانی کرباسی با قاب و حائل خیزران روی آن. این ابداع تازه که وسیله‌ای راحت برای رفت و آمد و گشت و گذار در شهر بود با اقبال مردم توکیو روبرو شد. چنین بود که از سال ۱۸۷۳ تایشوکه آکیبا Taisuke Akiba به تولید انبوه جین ریکشا پرداخت، و بزودی طرح و ساخت آن بهتر شد، و قاب خیزران سایبان جای خود را به قاب فلزی داد. در سال ۱۸۷۹ هم چرخهای چوبی باریک‌تری برای درشکه دستی ساختند با لاستیک توپری بر حلقه آن. برابر آمار ثبت شده در آن ایام، در سال ۱۸۸۳، سیزده سال پس از به عرصه آمدن جین ریکشا، شمار آن در توکیو به ۱۶۸۰۰ دستگاه رسید، و رفته رفته در داستانهای نویسندگان معروف، مانند «بوچان» نوشته ناتسومه سوسه‌کی، نمایشنامه‌ها، و حکایات نقالان ژاپنی (راکوگو) جایی برای خود پیدا کرد. این درشکه دستی از سال ۱۸۷۵ به کشورهایمانند چین، هند، کره، سنگاپور صادر می‌شد، و در شماری ازین سرزمین‌ها هنوز کاربرد دارد و از وسایل مسافری و حمل و نقل شهری است. با اقبال عمومی که به جین ریکشا شد، هنر و صنعت پیشرفته در طراحی و ساخت آن در کار آمد، چنانکه چرخ و بدنه آن به طرز زیبایی لاک کاری و با کوبه‌های برنجی و نقره‌ای زینت شد. توانگران برای خود درشکه دستی شخصی سفارش دادند که نشان خانوادگی آنها بر بدنه آن نقش شده بود. آنان که برای رسیدن به مقصد شتاب داشتند سه درشکه‌کش به خدمت می‌گرفتند که یکی شان درشکه را با دسته جلو می‌کشید و یک یا دو نفر دیگر آنها را از پشت هل می‌دادند. رفت و آمد و مسافر گرفتن این درشکه‌های دستی هم نظم گرفت، و جلوی ایستگاه‌های قطار جایگاه ویژه برای سوار شدن به ریکشا آماده شد که اینجا درشکه‌داران شب و روز برای مسافر گرفتن در نوبت می‌ماندند. شماری ازین درشکه‌ها هم دونفره بود تا زن و شوهرها را با هم به مقصد برساند. میان سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ که لاستیک بادی جای لاستیک توپر چرخها

را گرفت و سرعت و روانی حرکت چرخها بیشتر شد، بر مقبولیت جین ریکشا افزود. درشکه‌رانان هم دارای صنف و جمعیت خاص خود شده بودند، و نیز با نشان دادن مهارتشان به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. مهارت در کشیدن درشکه دستی تمرین و تجربه طولانی می‌خواست، اما صاحبان این حرفه درآمد خوبی هم داشتند. بسیاری از درشکه‌رانان فخر می‌فروختند که می‌توانند هشتاد تا یکصد کیلومتر مسافت را در روز پیمایند یا بدونند. به میدان آمدن اتومبیل از دهه ۱۹۳۰ کار جین ریکشا را رفته رفته کساد کرد و آنها را از خیابانهای شهر راند، هر چند که مدتی در سال‌های پس از جنگ، کمبود تاکسی و شوقی که سربازان نیروی اشغال‌کننده ژاپن برای سوار شدن به ریکشا داشتند، رونقی کوتاه در کار آنها باز آورد، چنانکه در دهه ۱۹۵۰ هنوز حدود پانصد درشکه دستی در خیابانهای شهر در آمد و شد بود. امروزه جین ریکشا از جاذبه‌های گردشگری مکانهای دیدنی ژاپن مانند خیابانهای پیرامون معابد معروف و کوری و گذرهای بازمانده از قدیم است، و درشکه‌داران در همان شلوار و بالاتنه کرباس و سرپند طرح قدیم می‌کوشند تا مسافران را چند صد متری دور بگردانند و یاد روزهای آرام گذشته را در دل آنها تازه کنند.

#### ۲۸۸- شعر و زندگی

قطعه زیر را خانم آساکو فوجی ساکی، دانشجوی با استعداد و فارسی دوست رشته ایرانشناسی در اوساكا چند سالی پیش جزء کارهای درسی خود به فارسی نوشته و داده بود، که با اندک اصلاح عبارتی در اینجا نقل می‌کنم. «هر کجا هست خدایا بسلامت دارش!»:

این روزها در ستون «اوری اوری رؤ اوتا» (سروده‌های گاه به گاه یا شعر فصلی) در روزنامه آساهی نمونه یکی از گونه‌های شعری ژاپن را که دو دوئی تسو خوانده می‌شود بارها می‌یابیم.

دو دوئی تسو از چهار بند بترتیب هفت، هفت، هفت و پنج هجایی ترکیب می‌شود. این نوع شعر در آهنگ و تکیه و محتوایش نمکین می‌نماید. نیز، دو دوئی تسو شعر مردم است، و بیشتر از زندگی مردم سخن می‌گوید؛ و اینست که با حال و احساسان نزدیک است. هر بار که چنان شعر جالبی می‌یابم، زبان ژاپنی برایم دوست داشتنی‌تر می‌نماید. خوب؛ یکی از این گونه شعرها را که در این روزنامه معرفی شده است و هم آسانتر به فارسی درمی‌آید به ترجمه‌اش می‌کوشم:

### شعر ژاپنی

میشی موکووا زونی

دته یوکو نگوگا

نوره - نو - هاتاچی - نو

کویی نی نیرو

طنز این شعر را می شناسید؟

### ترجمه فارسی

گر به ای که تند می دود

بی خوردن غذا

به عشق من می ماند

در دو بست سالگی ام

### ۲۸۹- معمای نام‌های ژاپنیان

نام‌های خانواده ژاپنی، که بعد از تجدد ژاپن و به اجرا درآمدن نظام تازه ثبت احوال برای همگان معمول شد، بیشتر ریشه و مایه جغرافیایی و مکانی دارد، و از ترکیب نامهای جغرافیایی خاص یا اسامی عام مظاهر طبیعت مانند رود و چشمه و کوه و سنگ و چاه و خاک و رستنی‌ها، یا جهات چهارگانه، یا آنچه که انسان به طبیعت افزوده است، مانند پل و کشتزار، ساخته می‌شود. اما نامهای کوچک که ریشه در فرهنگ کهن این سرزمین دارد، بیشتر از اسم‌های معنی درست می‌شود و در جای خود می‌تواند تاریخ خانواده یا اعتقاد و آرزو و تمایل والدین را برساند. چندی پیش یکی از شبکه‌های تلویزیونی ژاپن در برنامه تفننی خود گزارشی داشت از نام کوچک مردان که از ارقام و اعداد ساخته شده است، و از شماره ۱ (ایچیرو، به معنی پسر اول) شروع می‌شود. گزارشگر این برنامه مردانی را که نام آنها به معنی یک (ایچیرو، که نام بازیکن زبردست و معروف بیسبال که اکنون در یکی از باشگاه‌های برتر امریکا بازی می‌کند هم هست) تا نوزده (جوکوورو = پسر نوزده) یافته، و در این میان فقط نتوانسته بود برای نام شانزده (جووروکوورو) صاحب نامی را سراغ کند. هر یک از این مردان برای نامیده شدن خود به این نامها موجبی یاد می‌کردند، چنانکه جوکوورو می‌گفت که در روز ۱۹ در ماه و سالی به دنیا آمده است که جمع عدد سال و ماه هم نوزده می‌شده (چنانکه در ماه ۱ از سال ۱۸ شووا، هیجدهمین سال سلطنت امپراتور پیشین، برابر ۱۹۴۳ میلادی)، و پدر او چنین انگاشته که با این مقارنه اگر همین عدد را برای نام او اختیار کند پسرش عاقبت به خیر خواهد شد. نامهای ژاپنی و فرهنگ آن شرحی دراز دامن می‌خواهد که اینک مجال آن نیست، و به آوردن همین نمونه کوچک بسنده می‌شود.

## سخن‌ها و نکته‌ها

قطعه‌های زیر را از روزنامه تعطیل تابستان ۲۰۰۵ / ۱۳۸۴ دانشجویان ژاپنی سال‌های اول و دوم رشته‌ی ایرانشناسی در اوساكا برگرفته‌ام. این نوآموزان زبان فارسی برای تمرین درسی خود در تعطیل بلند کلاسها هر روز یک صفحه از دیده‌ها و شنیده‌ها یا رویدادهای پیرامون خود می‌نویسند. نام کوچک نویسنده هر قطعه زیر آن آمده است.

### ۲۹۰- کار دوم معلم رانندگی

امروز پیش دندان پزشک رفتم، و دکتر دندان کرم خورده‌ام را معاینه کرد. این معالجه در پانزده دقیقه تمام شد. به خانه که برگشتم ساعت ده صبح بود. مثل دیروز به آموزشگاه رانندگی رفتم، و مثل دیروز هفت کلاس داشتم. در مدت کلاس خواندن خیلی خیلی خواب آلود بودم، ولی وقتی که در بیرون راندم خیلی خوش گذشت. امروز با آموزگار رانندگی زیاد حرف زدم، و دانستم که او کار دیگر هم دارد. خیلی تعجب کردم، و کار او خیلی عجیب بود. او دکانی که چیزهای گوناگون (دست دوم) می‌فروشد دارد؛ و وقتی که تعلیم رانندگی نداشته باشد صبح زود بیدار می‌شود و بیرون می‌رود، و آشغال بزرگ مثل تلویزیون یا یخچال را که مردم دور انداخته‌اند پیدا می‌کند و آنها را می‌آورد و تعمیر می‌کند و می‌فروشد.

یوشی نه

۱۷۳

### ۲۹۱- زیارت اهل قبور

امروز (۲۳ سپتامبر، ۱ مهرماه) عید اعتدال پاییز است، و مردم سر قبر خانواده‌شان می‌روند. این عادت در چین شروع شد. از قدیم در شرق آسیا فکر می‌کردند که آخرت در شرق دور قرار دارد. چون خورشید دو بار در سال درست در شرق برمی‌آید، اگر در شامگاه به آنسو نیایش و عبادت کنند حتماً می‌توانند در آخرت جایی داشته باشند. اما آن فکر کم کم تغییر یافت. حالا فکر می‌کنند که در آن روزها (اعتدال بهاری و اعتدال پاییزی) کسانی که در گذشته‌اند از جنت به دنیای ما می‌آیند. (پس به زیارت خاک آنها می‌روند). اما در چین و کره این رسم نیست.

فومیتوشی



## ۲۹۲- جعبه نامه‌هایم

امروز (۲ سپتامبر) کمی باران آمد. درس دربارهٔ افریقا مرور کردم. در دانشگاه کلاسی دربارهٔ افریقا دارم، اما این درس مرا خیلی خسته می‌کند. با این همه، حالا کنیا یا جاهای دیگر افریقا را دوست دارم و می‌خواهم دربارهٔ آنجا زیاد بدانم، و می‌خواهم روزی همهٔ تاریخ افریقا را بدانم. فارسی هم می‌خواهم خوب یاد بگیرم. باید کوشش بکنم. از استادام یک نامه رسید. خیلی متشکرم. با کمک کتاب فرهنگ، آن نامه را خواندم و خیلی خوشحال شدم. این نامه را در جعبه نامه‌ها گذاشتم. در این جعبه نامه‌های زیاد هست. آنها برایم خیلی مهم است. نوشتن نامه و خواندن نامه را بسیار دوست دارم.

کومیکو

## ۲۹۳- جنگ تجاری

امروز، بیست و هشت ماه هشت، یک شنبه و تعطیل است. من اصلاً تنبل هستم. با وجودی که هر روز در درس خواندن کوشش می‌کنم، ساعت درس خواندنم کمتر می‌شود. چون فردا پیش مادر بزرگ می‌روم، به فروشگاه رفتم تا نیاز برای اجداد بخرم. پدر بزرگ عزیزم که پنج سال پیش درگذشت شیرینی خیلی دوست داشت؛ پس برای نیاز (و گذاشتن در محراب خانوادگی) شیرینی خریدم. شب یک برنامه تلویزیون دربارهٔ فن آوری ژاپن دیدم. شنیده‌ام که در ژاپن کامپیوتر مخصوص TRON بود. البته فن شناسان ژاپنی می‌خواستند این کامپیوتر را در همهٔ کشور تعمیم بدهند و روزی در همهٔ جهان رایج بکنند. طرحی بود که کامپیوتر TRON را در همهٔ مدرسه‌های ژاپن تعمیم بدهند. اما آمریکا با گسترش دادن آن مخالفت کرد. پس در تمام جهان ویندوز یا مکین تاش رواج یافت. گاهی آمریکا اینطور کشورهای دیگر را اجبار می‌کند تا خودش زیاد دخل بکند. در آن برنامه گفتند که در رشته توسعهٔ IC chip شاید میان ژاپن و آمریکا باز اختلاف بیفتد. فن آوران ژاپنی کوشش می‌کنند که ژاپن سود بکند.

یوکیکو

## ۲۹۴- دوستانم

امروز (پنج شنبه ۲۷ ماه ۸) چیز ویژه برای نوشتن نبود؛ پس دربارهٔ دوستان نزدیکم می‌گویم:

مایومی: او به دبیرستان دیگر رفت (همکلاس دبستانم بود). او دوست صمیمی من



است.

ثری: ما سه سال همکلاس بودیم. او در هیروشیما زندگی می‌کند.  
یوکا: او خیلی زنده دل است. حالا به دانشگاه ریتسو میکان می‌رود. گاهی با هم برای خرید می‌رویم.  
ریسا: خیلی زیبا است، اما اول می‌گشت. او هم خیلی مهربان است. حالا در امریکا زندگی می‌کند.  
آن: او سنگاپوری است. انگلیسی خوب حرف می‌زند، و با هوش است. حالا در سنگاپور زندگی می‌کند.

ناتسوکی

#### ۲۹۵- خرید بیهوده

امروز برای خرید رفتم و اتاقم را نظافت کردم. راستش، می‌خواستم حال و هوای اتاقم را عوض بکنم، اما وقت و پول نداشتم. پیراهن و یک صندلی خریدم. این صندلی برای میز بلند است؛ اما در اتاقم میز بلند نیست. نفهمیدم که برای چه این را خریدم. برایم دردناک است؛ چون این ارزان نبود.

هیروکو

#### ۲۹۶- سیمای خط

امروز (۲۲ ماه ۹) خوشنویسی کردم. از ۶ سالگی تا ۱۴ سالگی هر هفته به مدرسه خوشنویسی می‌رفتم. معلم خوشنویسی خیلی خوب و مهربان بود، و او را دوست داشتم. او یک روز به من گفت: «خط صورت دارد.» این گفته‌اش را هنوز به یاد دارم. خوشنویسی برایم خوش است.

پس از تمرین خوشنویسی، کتاب خواندم. برادرم همیشه کتاب می‌خواند، و گاهی برایم کتاب می‌فرستد. پس در خانه‌ام کتاب زیاد است. انتخاب او در کتاب خوب است. در تعطیل بلند که (پیش خانواده‌ام) در هیروشیما هستم با او زیاد گفت و گو می‌کنم. او درباره چیزهای گوناگون زیاد می‌داند، و درباره هر چیز به من می‌آموزد. آن خوش است. درباره شعر فارسی هم کمی می‌داند. من او را احترام می‌کنم.

کانانه

(جمعه، روز دوم ماه نه) امروز پس از فعالیت باشگاه هنر، از ساعت چهار و نیم برای اولین بار کار نیم وقت کردم. در نانفروشی کار ساعتی کردم. همه آنها که در آنجا کار می‌کنند مهربان هستند. در این نانفروشی نانهای گوناگون می‌فروشند. امروز چهار ساعت کار کردم؛ و پس از ساعت کار دکان چند نان باقی مانده بود، پس من چند نان گرفتم. اما هنوز نان زیاد مانده بود، پس ما آن را دور ریختیم. من دلتنگ شدم. این نانها می‌توانست چند آدم گرسنه را سیر بکند. در کار امروز به چیزهای گوناگون فکر کردم.

مانا

### ۲۹۸- نگران پدر و مادر

امروز خانواده‌ام با عمو و زن عمو بیرون غذا خوردیم. پس از مدت‌ها عمو و زن عمو را دیدم. حالشان خیلی خوب بود. دو پسر آنها از ماه چهار در توکیو کار می‌کنند، و امروز آنها را ندیدم. عمو و زن عمو گفتند: «دو پسرمان حالا با ما نیستند، و کمی دلتنگیم.» من درباره پدر و مادرم فکر کردم. برادرم در توکیو تنها زندگی می‌کند، و اگر من هم (نزدیک دانشگاه خانه بگیرم و) جدا زندگی بکنم، احتمال دارد که پدر و مادرم دلتنگ بشوند.

آریسا

### ۲۹۹- محیط امن خانواده

امروز توفان خیلی بزرگ به هیروشیما آمد. از صبح همه روز باران سنگین و باد تند بود. پس من نگران شدم که به این شهر سیل بیاید. در شب هم باران زیاد آمد، و باد تند بود. بالاخره همسایه به خانه‌مان آمد و گفت: به پناهگاه برویم؛ اینجا خطرناک است. من ناگهان از توفان سخت ترسیدم؛ اما فکر کردم: «اگر بمیرم، می‌خواهم با خانواده‌ام بمیرم.» پس کمی آرام گرفتم. سپس من و خانواده‌ام آسانگیر بستنی خوردیم.

### ۳۰۰- لاله‌های هدیه هلند برای کانادا

(در میان سفر کانادا) با دوستانهای کلاس انگلیسی به اوتاوا رفتم. حالا در اینجا فستیوال لاله برگزار می‌شود. از موترال تا اوتاوا با اتوبوس دو ساعت می‌کشد. اوتاوا پایتخت کانادا است، پس این شهر خیلی تمیز بود و خیابانها و ساختمانها همه زیبا و پاک بود.

لاله برای این جشن از هلند فرستاده می شود. هر سال ده هزار لاله می فرستند. وقتی که جنگ دوم شروع شد، خاندان سلطنت هلند به کانادا گریخت. در آن وقت شاهزاده خانم آستن شد، و در اوتاوا بچه آورد. اما قانون (اساسی) هلند می گوید: «کسی که وارث سلطنت هلند می شود باید در هلند متولد شده باشد.» پس دولت کانادا بطور موقت بیمارستانی را که شاهزاده خانم در آن بستری بود خاک هلند شناخت. حالا هلند هر سال به کانادا برای سپاسگزاری لاله می فرستد. لاله ها خیلی قشنگ بود. رنگارنگ و بزرگ بود.

یو

### ۳۰۱- سخن ها و نکته ها

سخنان زیر را هم از نوشته های دانشجویان فارسی خوان ژاپنی انتخاب کرده ام. گاه در ساختن جمله با کلمه هایی که به آنها داده می شود مطالبی می نویسند که گوشه یی از فکر و فرهنگ این مردم و جامعه را نشان می دهد.

عروسی: مادرم به من گفت: نباید با مرد کوهنورد عروسی بکنی؛ چون شاید که آن مرد تند بمیرد.

ناکام: شنیده ام که اگر دختر در عشقش ناکام بشود مویش را می زند.

سوت زدن: مادرم می گوید که نباید شب سوت بزنی، چون مار می آید.

امتحان: امتحان جنگ است؛ ما سرباز هستیم.

پریشان: ماه صبح در نور آفتاب بامداد پریشان می شود.

آینه: او خودش را دوست دارد؛ آینه را هم دوست دارد.

سرخ: خون آدم سرخ است؛ خون خرچنگ آبی است.

جا: به جایش خیلی نزدیکم، اما به دلش دورم.

گربه: گوش گربه از کشیدن درد نمی گیرد؛ از نیشگون درد می گیرد.

کلمه: کلمه و سخن به آسانی دل آدم را جریحه دار می کند.

صدا کردن: مادرم همیشه گربه هایمان را عاشقانه صدا می کند.

ناپدید شدن: وقتی که گربه مرگ خود را نزدیک می بیند ناپدید می شود.

قوطی: ریونوسو که آکو تاگاوا (نویسنده ژاپنی) گفت: زندگی مثل قوطی کبریت است.

آنها با دقت سلوک کردن مزخرف است، اما بی دقت سلوک کردن خطرناک است.

خرد: باز (پرنده شکاری) نشان خرد است.

نامه: آن بز نامه گرفت؛ اما آنرا نخواند و خورد.  
 دلستن: خروس چیزهای دنیا و آخرت را می‌داند.  
 ایمان: با وجودی که مردم ژاپن می‌گویند که دین ندارند، ژاپنی‌های زیاد به آخرت ایمان دارند.

دین: جز این که بی دین است، آدم بسیار خوبی است.  
 دنبال گشتن: سگم گریخت، و در زندگیم دنبال آن گشتم.  
 بهشت: پدر بزرگم از بیماری مرد، اما حالا در بهشت است.  
 زشت: زن زشت در همه جهان نیست.  
 پروانه: در ژاپن پروانه را دو نوع می‌دانند: تیو، پروانه روز؛ و گا، پروانه شب. برای ما تیو قشنگ‌تر است.

محترم: برای بچه‌ها، مادر وجود دلسوز است، و پدر وجود محترم است.  
 دعوا: مثل ژاپنی می‌گوید که هر چه دعوا کنیم به همدیگر نزدیک‌تر می‌شویم.  
 فضول: مادر بزرگم فضول است؛ اما مهربان است.  
 شادی: لک‌لک شادی می‌آورد. لک‌لک‌ها از شمال می‌آیند.  
 به دنیا آمدن: وقتی که من کودک بودم، مادرم گفت: «لک‌لک تو را برای ما آورد.»  
 لک‌لک پرنده (نماد) زادن است.

بازیگوش: باد شمال زمستانی را «بچه بازیگوش» می‌گویند.  
 دل دختر: در مثل ژاپنی، «دل دختر آسمان پاییز است.» (زود عوض می‌شود).  
 قرار: دیروز سر قرار با دوستم ۱۵ دقیقه دیر رسیدم. کمی ایرانی شده‌ام!

۳۰۲- شوهری که نام همسر را به زبان نمی‌آورد علوم انسانی  
 نامه‌ای در ستون «دردِ دلِ خوانندگان (جین سی آنای)» در ماه نوامبر گذشته (۲۰۰۵) روزنامه یومیوری ژاپن چاپ شده بود، از خانم خانه‌داری، که نوشته بود: «هنوز در هفتاد و چند سالگی‌ام، شوهرم هرگز مرا به نام صدا نمی‌کند. با آنکه عادت داشت مادرش را «مادر» بخواند، هرگز مرا به نام نمی‌خواند، و فقط وقتی که چیزی می‌خواهد با من حرف می‌زند. از او خواسته‌ام که مرا به نام صدا کند؛ اما هر بار سرم فریاد می‌کشد که «کجای دنیا شوهر زنش را به اسم صدا می‌کند؟» یا که «در این سر پیری‌ام چطور می‌توانم تو را به اسم صدا کنم؟» او همیشه بیشتر وقتش را با مادر مرحومش می‌گذراند؛ پس تقریباً فرصتی دست نمی‌داد که با او تنها باشم. شوهرم عادت داشت که در هر کار با مادرش

مشورت کند. پس از مردن مادر هم شروع کرد به صحبت داشتن و مشورت کردن با پسر بزرگمان و زنش. در این وضع نمی دانم پس من در این خانواده چه کاره‌ام! ما بچه‌های خوب و سر به راهی داریم. همه آنها و همسرانشان مرا «مادر» می خوانند؛ و نوه‌هایی دوست داشتنی دارم. حتی گربه‌مان هم که مرا می بیند «میو» می کند. با این خانواده سعادت‌مند، شاید که گله گزاریم بیجا است؛ اما همیشه فکر می کنم که بعد از آنهم که همه مان خاک شدیم، شوهرم هنوز و همچنان مادرش را صدا خواهد کرد.»

کازوکی نوموری، کارگردان سینما، به درد دل این خانم پاسخ و او را چنین دلداری داده است: «لفظ لفظ و سطر سطر نامه‌تان بر دل و جانم نشست، و پنداری که قطعه ادبی والایی خوانده‌ام. آنگاه، در جای یک عضو جواتر این جامعه، فکر کردم که در آینده چه رفتاری باید داشته باشم. فرزندان‌تان و همسرانشان شما را «مادر» صدا می کنند، و نوه‌های دوست داشتنی و گربه ملوس دورتان را گرفته‌اند و به زندگی‌تان شادی و صفا می دهند. پس، دلتنگی و نارضایی که برای رفتار شوهر احساس می کنید، که نه نامتان را صدا می کند و نه جز هنگام نیاز حرفی با شما می زند، شاید نمک و فلفلی باشد که طعم خوشبختی را به کامتان می رساند...!»

### ۳۰۳- مجموعه مقاله‌های پرفسور ایموتو

از پرفسور نهایچی ایموتو استاد بازنشسته بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، که درباره ایران باستان و اساطیر ایران و جهان مقاله‌های بسیار نگاشته است، چندی پیش کتابی با عنوان «کِگاره - تو - سی سی (پلیدی و پاکی)» (توکیو، ۲۰۰۲) منتشر شد، که مجموعه‌ای است در یک مجلد از مقاله‌هایی که پیشتر در نشریات گوناگون علمی و تحقیقی چاپ شده بود. هیجده مقاله این کتاب، که فهرست آن در زیر می آید، زیر چهار فصل: از آشفتگی به آرامش، بازار و خریداران، مرگ و باز زاده شدن، و فرهنگ باستان و جایگاه عید مرتب شده است:

یکم: از آشفتگی به آرامش :

- از آشفتگی به آرامش

- پلیدی و پاکی (۱)

- پلیدی و پاکی (۲)

دوم: بازار و خریداران

- سخن از پول

- ریشه بازار

- سعد و نحس آمده از بیرون

سوم: مرگ و باز زاده شدن

- از سنت ژاپن

- درباره سنن ژاپن

- دیدن هریمس

چهارم: فرهنگ باستان و جایگاه عید

- اندیشه درباره کوه میوا

- گور باستانی فوجی - نو - کی

- سنگ ساکافونه

- سخن از نومیزو توری (رسم آب پاشیدن در نار، برگرفته از سنت ایرانی)

- اورابون از دیدگاه فرهنگ ایران

- زبان و فرهنگ ایران

- اندیشه درباره آمدن تنسون (و پیوستگی آن با فرهنگ ایرانی)

- ریشه رمز (درباره اردویراف)

- درباره هشت گوش و یومه دونو (کوشکی که شو توکو تایشی (۵۷۲ تا ۶۲۱ م.)،

نایب السلطنه مدبر و اصلاح طلب ژاپن قدیم، برای به تفکر نشستن خود ساخته

بود)

استدراک، به رسم معمول تألیف در ژاپن، و فهرست های راهنما به پایان کتاب افزوده

شده است.

پرتال جامع علوم انسانی

۳۰۴- درگذشت کازوهیده کاتو

پرفسور کازوهیده کاتو، محقق تاریخ حکومت مغولان، ایلخانان و تیموریان در ماوراءالنهر و ایران، در اوایل ماه ژوئیه (آغاز تابستان ۱۳۸۵) درگذشت. دانش آموخته دانشگاه هوکایدو (جزیره شمالی ژاپن) و از شاگردان استاد فقید مغول شناس ژاپنی مینوبو هوندا بود. تحقیق در تاریخ حکومت مغولان در ایران و باختر آسیا، و نیز تاریخ عصر تیموریان را دنبال کرد. و در دانشگاه توکای در ایالت ایباراگی، جایی که بزرگمرد ایران شناسی، آشی کاگا، در آنجا تدریس و در سال های اوج بحران دانشجویی در دهه ۱۹۷۰ بر آن ریاست داشت، کرسی تدریس یافت. او که متولد سال ۱۹۴۱ بود، در حدود

شصت سالگی اش گرفتار ناخوشی و عارضه فراموشی شد و ناچار از کار درس و تحقیق کناره گرفت؛ و بسی زودتر از یاران و همگنان در این سرزمین پیرسالان که امروزه مردمانش بالاترین میانگین سن را در دنیا دارند قلم فرو نهاد. یادش گرامی باد.

از مقاله‌های او، «کبک و یساور؛ بنیاد شدن خانات چغاتای» را به فارسی درآوردم که در آینده (سال نوزدهم، ش ۷-۹، مهر-آذر ۱۳۷۲، ص ۶۴۷ تا ۶۶۴) چاپ شد. فهرستی از عمده مقاله‌هایش را برای نمودن حوزه کار و پژوهش او، به ترتیب تاریخ انتشار در زیر می‌آورم (مقاله‌هایی که عنوان انگلیسی آن میان ابرو آمده، به ژاپنی است):

1968 : "Timur and Afghanistan." Hokudai Shigaku 12, 15-30.

1969 : "A Sketch of Ghazni." Bunmei 30, 1-4.

1971 : "Timur's Expedition to India." Keitaro Shoji, ed. Rekishi ni okeru Bunmei no Shoso, Tokyo : Tokai Daigaku Shuppankai, 171-240.

1973 : Bernard Lewis, Ansatsu Kyodan: Islam no Kagekiha (The Assassins, a Radical Sect in Islam). Trans. Tokyo: Shinsensha. 241p.

1976 : "Timur's Policy for the 'Uthman Turks: Study of a Letter Addressed to Bayazid 1." Balkan Sho-Asia Kenkyu 2, 1-22.

1978 : "Ismaili Sect: A Historical Survey." Gekkan Silkroad 4.9, 12.

1979 : "Establishment of the Timurid Dynasty." Gekkan Silkroad 5.3, 61-65.

1982 : "Kebek to Yasawr: Chaghatai Han-koku Shihai Taisci (Kebek and Yasawr: the Ruling Systems in the Chagatai Khanate)." Toyoshi Kenkyu 40.4,

1984 : "Iran no himitsu kessha: Assassin (The Assassins: A Secret Society in Islam)." Shikyo 8, 20-28, 113.

1986 : "Iran-shi to Islam (Iranian History and Islam)." Bunmei (Tokai University) 47, 25-50.

1985 : "Timur the Hero in Steppes." Sekai no Senso 3 : Islam no Senso. Mutaguchi Yoshiro, ed., Tokyo : Kodansha, 256-318.

1988 : "Amir Timur and Shahri Kish." SAK 29, 39-60.

1990 : "Mongol Shihai-ka no Chuo-Ajia (Central Asia under the



Mongols)." Teiju Shakai: Hikaku no Shuho niyuru Islam no Toshisei no Sogo-teki Kenkyu, Kenkyu Hokoku Hen 54,

1991 : "Kebek and Yasawr: The Establishment of the Chaghatai Khanat." Memoirs of the Research Department of the Toyo Bunko, 49,

1999 : Timurcho Seiritsu-shi no Kenkyu (The Historical Study of the Timurids). Sapporo : Hokkaido Daigaku Tosho Kankokai. 352p.

۳۰۵- کاش صدفی ته دریا بودم (به یاد ماساتوشی ساکائی)

در سال ۱۹۷۴ / ۱۳۵۳ که تازه به ژاپن آمده بودم فیلمی در تلویزیون دیدم که در جان و دل اثر گذاشت و از نخستین خاطره‌های ماندگارم از ژاپن شد. این فیلم که در سال ۱۹۵۸ ساخته شده داستان مردی آرایشگر است که حکومت نظامی ژاپن در سالهای جنگ دکانش را تخته کوب می‌کند و به جبهه‌اش می‌فرستد و آنجا، در جزایر جنوب شرق آسیا که زمامداران آن روز ژاپن به هوای بهره‌کشی و با شعار «همبستگی آسیایی» به تصرف آورده بودند، به امر فرمانده بیرحم به رفتاری ناجوانمردانه با اسیری جنگی وادار می‌شود و آن دست بسته بیگناه را آماج سرنیزه می‌سازد. پس از جنگ که او به ژاپن باز می‌گردد و در محله ماتم زده و ویران شده به کار پیشین می‌پردازد تا نانی برای خانواده فراهم کند، روزی پلیس نظامی نیروی اشغال‌کننده ژاپن، در عملیات شکار «جنایتکاران جنگی» به دکانش می‌ریزند و او را در میان گریه و شیون زن و فرزندان بی‌گناه با خود می‌برند و به محکمه نظامی متفقین می‌سپارند. سلمانی تیره‌بخت که روح و جانش زیر چرخ سنگین ستم روزگار خسته و پژمرده است، این بار در آتشی که جنگ افروزان روشن کرده و هیزم بیارانِ معرکه دامن زده بودند زندگیش را نیز از دست می‌دهد. پس از شنیدن حکم اعدام خود، جز این سخنی نمی‌گوید که «می‌خواهم این بار به صورت صدفی ته دریای دوردست به دنیا بیایم» (تا آزارم به جاننداری نرسد؛ اشاره به این اعتقاد بودایی که انسان بارها و بارها به صورتهای گوناگون، به جزای کار و کردار گذشته‌اش، به این دنیای سراسر محنت و ضجرت می‌آید، تا که رشته بلند مردن و باز زاده شدنش به سر برسد و شایسته آرام یافتن در «نیروانا» بشود).

بازی هنرمندانه و پراحساس به جای این آرایشگر نگون‌بخت را فرانکی ساکائی Franky Sakâii بر عهده داشت، و شنیدن خبر درگذشتش در روز دوشنبه ۱۰ ژوئن

۱۹۹۶ (۲۱ خرداد ۱۳۷۵) یاد او و داستان آن فیلم را برایم تازه کرد. هنگام مرگش ۶۷ سال داشت، و می‌توان گفت که در میان ملتی که امروزه بالاترین حد متوسط عمر را در دنیا دارد جوان و نابهنگام درگذشت.

ساکائی در فیلم‌های سینمایی و نمایشهای تلویزیونی بسیاری بازی کرد. فرانکی نام صحنه و بازیگری او، اما نام اصلیش ماساتوشی Masatoshi بود. او پس از گذراندن دانشگاه کیئو Keio یک گروه جاز درست کرد و سپس به بازیگری در صحنه رو نمود. با بازی در فیلم گامپکی Câmpeki (دیوار صخره‌ای) در سال ۱۹۵۲ شهرتی یافت، و در سال ۱۹۵۷ برای بازی مرد اول در فیلم باکو ماتسو تای یودن Bakumatsu Taiyoden که داستانی افسانه‌آمیز از حکومت لشکری توکوگاوا Tokugawa در ژاپن (سده‌های هفده تا نوزده) است، جایزه «روبان آبی» گرفت. در سال ۱۹۵۸ با فیلم گیرای تلویزیونی «کاش صدفی ته دریا بودم» محبوب بینندگان شد.

ساکائی به نقاشی قدیم ژاپن نیز دلبسته بود. او سالها درباره زندگی افسانه‌آمیز شاراکو Sharaku هنرمند مشهور اوکی یو - ئه Ukiyo-ê (نقش‌پردازی بر کاغذ یا پارچه با لوح چوبی‌کنده کاری شده) که در دوره توکوگاوا یا ادو Edo، پیش از آغاز تجدد ژاپن در میانه سده نوزده، می‌زیست به تحقیق پرداخت، و پیشنهاد کرد که فیلمی از زندگی این هنرمند ساخته شود. این فیلم سرانجام در سال ۱۹۹۴ با بازیگری خود او به جای شاراکو روی پرده نمایش آمد.

ساکائی در کار پژوهش هنری تا آنجا پیش رفت که در چند ساله پایانی عمرش در دانشگاه هنر اوساکا تدریس می‌کرد.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نشر روشن مهر منتشر کرده است:

● تورادوست دارم / محمدرضا مهدیزاده / ۱۷۸ ص / ۲۳۰۰ تومان

● فرهنگ هفت زبانه حفاظت و نگهداری آرشیو / دکتر مهرداد نیکنام و میترا صمیمی / ۱۵۶

ص / ۲۵۰۰ تومان